

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

سوالاتی که مخدرات به انحاء مختلف مطرح می کنند همه بیانگر دستیابی به روش احسن و اتقن برای استکمال مراتب مختلفه وجودی انسان است و الحمدلله همه سوالات، سوالات بسیار خوب و حاکی از ادراک و بینش است.

یکی از مطالبی که خیلی مورد سوال قرار می گیرد این است که سوال می کنند چه عملی انجام بدهیم که مقرب تر باشد؟ نزدیکتر باشد؟ انسان را سریعتر به مقصد برساند و انسان را از این افکار و ظروف به عالم تخیلات و تصورات بهتر و بیشتر بیرون بیاورد؟

در این زمینه مسائل مختلفی مطرح شده است و مطالبی گفته شده است. امام سجاد علیه السلام در روایتی وقتی از آن حضرت سوال می شود، سئل عن افضل الاعمال؟ از بهترین کارها که بنده باید در قبال خداوند انجام بدهد کدام کار بهتر و نتیجه او سریعتر است؟ حضرت می فرمایند: ان يقنع بالقوت و يلزم السكوت و يصبر على الاذية و يندم على الخطيئة^۱ این که به آن چه که روزی او است قانع باشد و به دنبال زیاده طلبی نباشد. حسّ زیاده طلبی و پیگیری این مسئله زیاده طلبی موجب می شود که انسان از اتکاء بر عنایت الهی محروم باشد و این به این معنا نیست که انسان کارهای روزمره

۱. مستدرکالوسائل، ج ۱۵، ص ۲۳۲.

خود را رها کند و مسائل را به امید پروردگار بسپارد بلکه معنای دیگری است یعنی آن جنبه توجه به تقدیر و مشیت الهی در انسان کم‌رنگ بشود و این مسائل آن طور که به نظرم می‌رسد در شرح عنوان بصری تا حدودی عرض شد.

و ان یلزم السکوت، این که همیشه به دنبال این باشد که کمتر صحبت کند کمتر حرف بزند. واقعا این مسئله اگر در میان ما به عنوان یکی از ارکان سلوک مدّ نظر قرار بگیرد، ما کم صحبت کنیم خب می‌بینیم چقدر مسله تفاوت کرده. بعضی‌ها هستند انگار وقتی که در مجالس می‌روند اگر صحبت نکنند یک نقطه خلایق وجود دارد. حتما باید یک حرفی بزند آقا اوضاع سیاسی چه خبر؟ آقا شما چه کردید؟ آقا آن جا چه خبر بود؟ این جا چه ...؟ خب انسان صحبت می‌کند و نتیجه‌ای هم ندارد. ولی اگر

این مسئله سکوت به عنوان یک دستورالعمل قرار بگیرد بزرگان همیشه به شاگردان خود توصیه می‌کردند حتی الامکان صحبت نکنند حالا غیبت کردن و حرفهای لغو زدن و حرفهای لہو گفتن و مطالب خدای نکرده تهمت و غیبت و نمائی و از این و آن گفتن که اصلاً جای خود دارد راجع به این مسئله اصلاً صحبت نمی‌کنیم همین حرفهای عادی حتی بزرگان بعضی از شاگردان خود را توصیه می‌کردند یا این که خود شاگردان برای انجام این دستورالعمل در سابق این کار را انجام می‌دادند، یک ریگی در دهان خودشان می‌گذاشتند تا این که هر وقت در جایی می‌خواهند صحبت کنند و نفس بی اختیار وارد مطلب شود آن ریگی که در دهانشان هست آنها را متذکر کند و آنها متوقف بشوند و این خیلی اثر دارد اثر عجیبی دارد.

با صحبت کردن آن روح آرام انسان دچار اضطراب می‌شود. به قول مرحوم آقا رضوان الله علیه می‌فرمودند: کسی که صحبت کند از مایه می‌خورد یعنی آن مایه و سرمایه‌ای را که خدا در او قرار داده یا به واسطه عبادت و مراقبه دارای حالاتی شده، صحبت کردن موجب می‌شود که آن کیسه سوراخ شود و همین طور آن چه را که به دست آورده انسان او را بریزد. این خیلی مهم است و متأسفانه این مطلب را رعایت نمی‌کنیم.

وقتیکه جایی می‌رویم برای خود من اتفاق افتاده وقتی که جایی می‌رویم خود من ساکت هستم بعد سوال می‌کنند که آقا مطلبی بفرمایید که استفاده کنیم دارد اوقات همین طور می‌گذرد! خیال می‌کنند که حتماً باید یک نواری بگردد تا این که بهره مند بشوند! نه! استفاده‌ای که انسان می‌کند با صحبت کردن نیست گاهی از اوقات یا بیشتر از اوقات، انسان از سکوت استفاده می‌کند.

روایتی است از پیغمبر اکرم یا امام صادق (علیه السلام) یکی از آن دو بزرگوار، که فرمودند: ملائکه دائماً در حال سکوت هستند؛ یعنی صحبت نمی‌کنند، حرف نمی‌زنند، در حال آرامش هستند. کار انجام می‌دهند ولی این انجام کار توأم با آرامش است مانند یک فردی که فرض کنید که حرکت می‌کند در خیابان، خیلی با آرامش قدم برمی‌دارد یک به یک قدمها را طی می‌کند تا این که به مقصد می‌رسد یا این که یک نفر از منزل می‌آید بیرون این طرف را نگاه می‌کند آن طرف را نگاه می‌کند، با عجله، یک قدم می‌رود برمی‌گردد، مضطرب، به این نحو حرکت می‌کند. ملائکه این طور نیستند با حال آرامش و سکون و اطمینان خاطر حرکت می‌کنند.

دریا را دیدید؟ یک وقتی این دریا دائماً در حال موج است دائماً در حال اضطراب است. انسان نمی‌تواند در یک همچنین وضعیتی استقرار داشته باشد دائماً در حال تلاطم است در حال حرکت

است.

یک وقتی آب ساکن است آب ساکن است ساکن ساکن، به نحوی که انسان می تواند عکس خود را در این آب ببیند ملائکه این حال دوّم را دارند و در این حالت که آن چه را که از خارج بر این آب فرود می آید این آب می تواند در خود بگیرد و منعکس کند اما اگر آب موج داشته باشد فایده ندارد خورشید هم بتابد هیچ تالّوی ندارد ماه هم تشعشع داشته باشد چون امواج است نمی تواند بگیرد، صورت انسان در این آب ظاهر نیست، نفس انسان هم همین است.

ولی به عکس شیاطین دائما در حال اضطراب هستند در حال نقشه کشی هستند در حال زد و بند هستند. فردا سراغ چه کسی برویم؟ کی را اغفال کنیم؟ آن را راهش را ببندیم، آن را راهش را باز کنیم آن را به جان آن بیاندازیم آن را وسوسه کنیم غیبت کند. این مطالبی که در بین ما رایج و دارج است! انشاء الله که در بین ما نیست شوخی می کنم. یعنی در بین افراد، افراد عادی، از غیبت و تهمت و دو به هم زدن و تلفن زدن به این و آن و همدیگر را به هم انداختن و دخالت در کارهای دیگران کردن و سر از کارهای دیگران درآوردن و به کارهای غیر پرداختن. تمام اینها خدمت شما بگویم نقشه هایی است که شب قبل شیاطین کشیدند که فردا که شد این جناب بزرگوار که از خواب بیدار شد می رویم سراغ او، تو برو این کار را کن، تو برو در فلان نقطه از خیال او این را به خیالش بیانداز، تو برو در نقطه از نفس و ضمیر او این کار را انجام بده، تو برو این خیال گناه را به سرش بیانداز، تو برو این دو به هم زدن را به او یاد بده، تو برو این کار را بکن، قشنگ، همه برنامه ها را دسته بندی می کنند، همه برنامه ریزی شده، همه پروگرام شده همه وظیفه خودش [ان] را به نحو احسن ... [انجام میدن].

صبح که ما از خواب بلند می شویم باید چه بگوییم؟ "الحمد لله الذی احیانی بعد ما اماتنی و الیه النشور"، حمد خدا را بکنیم. صبح که از خواب بلند می شویم این یکی یادمان می رود! البته اگر محیط محیط نامساعدی باشد! بعد شروع می شود، اولین تلفن زده می شود، هان خبرداری چه خبر است؟! فلانی پشت سر تو چه حرفی زده؟ این نفس ... فوری باید بفهمی نقشه دیشب است، ما که خواب بودیم این مخلوقات خدا بیکار نبودند آنها خواب نبودند آنها شروع کردند به نقشه کشی، نقشه کشی را از امروز می خواهند انجام بدهند. اولین تلفن که زده شده خبر داری فلانی پشت سرت چه حرفی زده؟ نه نمی دانم بگو ببینم! گفته این، این جوری است آن جوری است. ا! صبر کن حالا حسابش را می رسم، حسابش را می رسم. نقشه دوم برنامه دوم می آید رو اما اگر ما از همان اول که فلانی گفته پشت سرت ...! بله خیلی خوب کاری کرده، خدا حافظ شما می خواهم بروم صبحانه بخورم. چی می شود؟ برنامه خنثی می شود. آن چه را که صحبت شده و آن چه را که نقشه کشیده شده، همه باطل

می شود.

ملائکه در حال سکون هستند در حال آرامش هستند. دیدید وقتی یک حال خوشی برای انسان پیدا می‌شود نمی‌خواهد با کسی حرف بزند؟ می‌خواهد در خودش باشد ... بسیاری از مخدرات نامه‌هایی که برای من می‌دهند در این نامه‌ها می‌نویسند با کسی نمی‌خواهیم صحبت کنیم می‌خواهیم در خودمان باشیم حتی صحبت کردن با نزدیکان برای ما موجب تألم است موجب ...! آیا این حال بد است یا خوب است؟ نه! اتفاقا خیلی حال خوبی است. سالک باید این طور باشد. سالک باید به یک نحوی باشد که بتواند در خود جمع کند حالاتش را در خود جمع کند، به دیگران پرداختن انسان را از خود دور می‌کند. ضمیر انسان را برای انسان آشکار نمی‌کند؛ آن جهت پرداختن به خود و یافتن خود و زوایای خود را از انسان می‌گیرد درست مثل شخصی که دائما در تئاتر مسخره بازی در می‌آورد و شکلک و اداهای مختلف افراد را در می‌آورد در این فیلم به این نقش بازی می‌کند در فیلم دیگر به نقش دیگر بازی می‌کند در این جا به شکل سیاستمدار در می‌آید در فیلم دیگر به شکل دزد و سارق در می‌آید در یک فیلم دیگر به شکل قاتل در می‌آید. این شخص تمام زندگی او را دیگران تشکیل می‌دهند و هیچ وقت نمی‌تواند به خود برسد اخلاق خودش، رفتار خودش، من کی هستم؟ من که دائما در نقش این و آن هستم من که دائما در نقش افراد مختلف از طبقات مختلف و روحیات مختلف هستم پس خود من کی هستم؟

سالک باید این مسئله را مورد توجه قرار بدهد از این و آن صحبت کردن، دیگران را در نفس جا دادن و خود را فراموش کردن است و اگر شخصی به دنبال این مطلب باشد یقین بدانید هزار سال عبادت کند یک سانت جلو نمی‌رود هزار سال نماز بخواند و هزار سال اسم خودش را سالک بگذارد هیچ فایده ندارد هیچ فایده ندارد دائما در حال تذبذب و این سکوت بسیار مسئله مهمی است خیلی مسئله مسئله مهمی است

در این روایت می‌فرماید ملائکه در حال سکون و آرامش هستند دستورات الهی را انجام می‌دهند تمام عالم و نظام عالم به تدبیر ملائکه اداره می‌شود ولی آنها با آرامش انجام می‌دهند با اضطراب انجام نمی‌دهند تکلیف الهی را با یک نوع سکونت و صفای خاطر انجام می‌دهند مثل این که فرض کنید به شخصی بگویند شب مهمان می‌آید، صبح به او اطلاع می‌دهند که برای تو مهمان می‌آید خب این تا شب خیلی وقت دارد اگر بخواید سه جور هم غذا درست کند باز فرصت دارد با آرامی برنج را برمی‌دارد پیاز را برمی‌دارد، سر فرصت بدون این که خودش را خسته بکند کم کم ... یا این که یک ساعت مانده مهمان بیاید می‌گویند برای تو مهمان می‌آید، می‌پیچد به هم، او ضاعش به هم می‌ریزد این را می‌سوزاند

آن را چیز می‌کند آن را خراب می‌کند آن را نپخته برمی‌دارد!...! این اضطرابی که دائما برای این هست
برای

چی؟ چون فرصتش کم است وقتش کم است

ملائکه همه دستورات عالم را انجام می دهند تمام آن چه راکه به آنها گفته می شود همه را انجام می دهند ولی با آرامش با سکون خاطر. شیاطین و اجنه نه! آنها دائما در حال اضطراب هستند مبادا این عمل را انجام ندهیم مبادا این گناه در خارج انجام نشود، حتما باید این کار را انجام بدهیم ذاتش پلید است ذاتی که پلید است دائما به دنبال نقشه کشی است دائما به دنبال طرح برنامه است، حریف را به زمین بزند از چه راهی وارد شود؟ نقاط ضعف را همه را بگیرد، بگذارد در پرونده، از این طرف بگیرد از آن طرف بگیرد به فلان مطلب برسد اینها را همه را این طور بکند تا این که جمع بشود، یکی از اینها را ... بعد به فکر این باشد که اگر او چکار کرد ...؟ دارید می بینید، همه شما دارید می بینید، شما یک نگاه به اوضاع اجتماعی امروز بکنید به عرایض ما می رسید که چه وضعی است؟

آیا این مسائلی که فعلا در جریان است با آرامش و سکون و سکوت و ...؟ این طور است؟ آیا مسائلی که به همدیگر گفته می شود این از او می گوید این از او می گوید روزنامه ها را مشاهده کنید بحمدالله چه مطالبی که در آن پیدا نمی شود اینها همه نشان از روح و اطمینان و رضوان و توکل بر خدا و صفای نیت و اخلاص در عمل و ... [می دهد؟] این طور است؟ یا نه! در خواب دارد نقشه می کشد که فردا چه بنویسد! در بیداری دارد فکر این را می کند که از چه راه وارد شود! بله؟ اما امیرالمؤمنین که نگاه می کنی دارد جنگ جمل شروع می شود نشسته کفشش را وصله می زند، پاره شده، نشسته قشنگ! سر فرصت درآورده دارد سوزن می زند که پاره نباشد، کفشش را عوض هم نمی کند، آمدند همه یکدفعه مات ماندند! این چه داستانی است؟ این جا دوازده هزار نفر جمع شدند تیر و شمشیر و اسب و زره و کلاهخود و سنگ و کمان و زاین چیزها و این قشنگ نشسته دارد نگاه می کند که این [طرف] سوراخ نیست دیگر چیزی نیست

چرا دارد این کار را می کند؟ چون برای امیرالمؤمنین صحنه جنگ با آن نماز در شب تار و نماز شب هر دو یکی است هر دو در اطمینان و آرامش است هر دوی آن یک حالت دارد اضطراب ندارد اضطراب برای چی؟ برای این که پیروز شود؟ پیروز نشود پیروز نشود پیروز نشود

یک قضیه جالبی در این سفر برای ما اتفاق افتاد در یکی از کشورها که بودم شبها جلسه مباحث توحیدی بود، ماتریالیست و ماده گرا بودند و حتی اعتقاد به خدا نداشتند و ما هر شب، شبها حدود سه ساعت یا چهار ساعت جلسات اثبات صانع و راه و طریق و اثبات انسان و روح و خیلی ...، به اصطلاح از صفر برنامه را شروع کردیم خب الحمدلله افرادی که در این مجلس بودند به تمام علوم

فنون امروز در نهایت مرتبه وارد بودند و با تمام قوا و امکاناتشان برای اثبات مادیگری آمده بودند و طبعاً ما هم که می‌بایست مطلب را از دیدگاه دیگر بررسی کنیم. در بعضی از موارد مطلب خیلی دقیق می‌شود و دو ساعت بحث بود بحثهای خیلی سفت و مشکل و ما آنها را می‌بستیم راههای آنها را از هر طرف سد می‌کردیم و هیچ مفری نبود ولی می‌دیدیم که اینها نمی‌توانند قبول کنند نه می‌توانستند دلیل بیاورند و نه می‌توانستند مطلب را بپذیرند در این موقع یک مطلب فوری برای من تداعی می‌شد و آن این بود که خدایا من غیر از این که یک بنده تو هستم و غیر از این که یک وسیله و آلت و واسطه هستم مگر کسی دیگر هستم؟ نمی‌خواهی قبول کنند خب نکنند چرا من خودم را زحمت بدهم؟ نمی‌خواهی اینها بپذیرند خب نپذیرند راهشان بسته می‌شد یعنی از نظر دلیل دیگر ساکت می‌شدند و دیگر مطلب قابل ... ولی پذیرش قلب و دل او یک مسئله دیگر است و تسلیم آن یک مرتبه دیگر است که در اختیار من نیست آن چه که در اختیار من است این است که آنها را به یک نقطه‌ای برسانم که نتوانند دیگر جواب بدهند آن چه که هست این [است] اما مرحله تسلیم و قبول یک مرحله دیگری است و حتی با خودم می‌گفتم خدایا اگر تو می‌خواهی من در این جلسه محکوم شوم خب بشوم، کی گفته که ما باید حتماً در این مسائل غالب باشیم؟ چرا؟ لعل این که اراده و مشیت تو بر این تعلق گرفته که ما در این قضیه محکوم شویم و به ما بخندند بگویند این هم عالم دینی ایشان و نتوانست از عهده بربیاید چطور اینکه اینها افرادی بودند که با خیلی‌ها صحبت کرده بودند و در همان پنج دقیقه اول مسئله را فیصله داده بودند و حتی بعضی از افراد توصیه کرده بودند که اینها با ما ملاقات نکنند به توسط آنچه را که دیده بودند ولی عل کل حال، دیگر خواست خدا و توفیق او بود دیگر.

من برایم این قضیه پیش می‌آمد که اگر خواست تو این است که ما در این جلسه نتوانیم از عهده سوالهای مادیگرا و ماتریالیسم اینها بریاییم اگر نیاییم خب باید بگوییم نمی‌دانیم، خب در نتیجه چه می‌شد؟ مسئله تمام می‌شد دیگر، می‌گفتند این هم همان عالم دینی که راجع به آن این قدر فلان و این چیزها، ببیند نتوانست از عهده سوالهای ما بربیاید و اگر تو نمی‌خواهی اینها بپذیرند خب نپذیرند به من چه ارتباطی دارد؟ مگر وظیفه من است که بخوام ...؟

پیغمبرت را خودت را داری می‌گویی انک لاتهدی من احببت، تو نمی‌توانی هر کسی را که دوست داری هدایت کنی ولکن الله یهدی من یشاء، خدا هدایت می‌کند آن کسی را که او بخواهد، انت الا نذیر، تو فقط حرفت را باید بزنی تو فقط باید مطلب را مطرح کنی و باقی مسائل به دست تو نیست، نیست به دست تو، اگر به دست تو باشد این شرک است کفر است الحاد است همین که این

در من پیدا می شد یک مرتبه می گفتند تسلیم، قبول کردند. ببینید همین که مسئله از خود کنار می رفت و به او واگذار می شد همین که قضیه از جانب خود رها می شد و به اصل و به مرجع و به آن حقیقت، قضیه واگذار می شد یک مرتبه یک نوری می آمد در دل آنها و اینها می پذیرفتند، به طوری که بعد از پنج یا شش جلسه صحبت و اینها، تسلیم شدند و اصلاً مسئله به طور کلی برگشت، اینها برای چیست؟ اینها همه برای این است که ما به دنبال برتری طلبی، به دنبال زد و بست، به دنبال مطرح کردن خود و امثال ذلک هستیم و از آن مطلب غافل شدیم اما ملائکه این طور نیستند ملائکه می خواهند وظیفه را انجام بدهند همین که دارند وظیفه را انجام می دهند یکدفعه حکم به توقف می آید بایست، می ایستند، دوباره حکم به حرکت می آید حرکت می کنند دوباره حکم به توقف می آید این جا بایست، می ایستند. دوباره حکم به حرکت می آید...، نه می گویند خدایا چرا بایستیم؟ نه می گویند خدایا چرا حرکت کنیم؟ نه می گویند خدایا چرا این جور کنیم؟ چرا این کار را نمی کنند؟ چون به عقل کامل رسیدند عقل آنها کامل است کمال عقلانی پیدا کردند و می دانند آن چه را که وظیفه دارند آن عین صلاح است و آن چه را که به آنها تکلیف می شود عین حق و عین اراده پروردگار است و رد خور ندارد و به دنبال حرکت می کنند اما شیاطین این طور نیستند همه اش در حال تذبذب هستند پس سکوت یکی از مسائل بسیار مهمی است که باید رعایت بشود و از امر و زما این برنامه را برای خود قرار بدهیم به چیزی که به ما مربوط نیست کاری نداشته باشیم به مطلبی که به ما مربوط نیست کاری نداشته باشیم به آن چه که به ما مربوط است، یک اربعین، یک چهل روز راجع به این مسئله ما تأمل کنیم انجام بدهیم تا این که نتایجش را خود مشاهده کنیم.

مطلب دیگری که امام سجاد علیه السلام می فرمایند و آن تصبر علی الاذی بر ناراحتی هایی که برای او پیدا می شود چه از ناحیه دیگران یا از ناحیه پروردگار، صبر داشته باشد این صبر کیمیای حرکت و راه انسان است و خدا می داند که در این صبر چه مسائلی نهفته است و هر چه به هر کسی رسیده از این صبر رسیده و به هر کس هر چه نرسیده از ناصبری و جزع و فزع کردن و عدم اقتناع بر آن وضعیت و موقعیت موجود بوده است خیلی عجیب است این صبر! انسان بر آن چه که بر او تقدیر می شود صبر کند خدا برای ما این را تقدیر کرده بسیار خوب ما صبر کنیم و انسان صبر می کند و خود را با آن واقعه تطبیق می دهد هماهنگ می کند وفق می دهد و به واسطه این صبر کردن که طبعاً مشکل است نفس او از آن مراتب نفسانی و هواهای نفسانی چرخش و گردشی به سمت آرامش و به سمت سکون برای او پیدا می شد که این حاصل و نتیجه صبر است و راجع به صبر هر چه گفته شود کم است چون

صحبت زیاد هست لذا راجع به این مسئله به همین مقدار [اکتفا می‌کنیم]
و ان تندب علی الخطیئه، اگر لغزشی از او سر می‌زند انسان توبه کند و برگردد و نگذارد این
مسئله در او بماند خب امام سجاد علیه السلام افضل اعمال را این می‌دانستند خب واقعیت هم همین
است حضرت بیان کردند

عبارتی است از آخوند ملا حسین قلی همدانی رضوان الله به مرحوم سید علی ایروانی که از
ایشان دستور می‌خواهد می‌فرمایند علیک به قلی الطعام و قلی الکلام و قلی المنام سه مسئله را در
زندگی خود رعایت کن اول این که کم صحبت کن کم صحبت کن همین که امام سجاد می‌فرمایند
بیخود صحبت نکن دوم قلی الطعام آن قدر غذا بخور که او مرکب تو باشد نه تو مرکب غذا باشی.
انسان وقتی که غذا می‌خورد یک قدری می‌خورد که این غذا او را به این طرف و آن طرف می‌کشاند
قوای او را تأمین می‌کند حرکت او را تأمین می‌کند سنگینی و صعب بر او ندارد انسان احساس نمی‌کند
غذا خورده، در این صورت انسان مرکب برای غذا نیست ولی وقتی انسان غذا زیاد بخورد سنگین
بشود خب انسان احساس می‌کند یک ثقلی بر او است معده او سنگین است حرکت او کند می‌شود در
این صورت انسان مرکب غذا است کأنّ غذا بر انسان تحمیل شده و این خیلی مفاسدی دارد و قلی
المنام کم بخواب زیاد خوابیدن موجب می‌شود برای نفس یک فتوری پیدا شود نفس نتواند عروج پیدا
کند به یک مرحله‌ای از خمولی برسد به یک مرتبه‌ای از سستی و فتور برسد ادراک حقایق و ادراک معانی
برای او کم بشود

و تبدیلهما بذکر الله الملک الانام وقتی که این سه تا را کنار گذاشتی یاد خدا و ذکر خدا را در
دل خودت پایدار بدار این دستور مرحوم آخوند ملا حسین قلی است

و اما مطلبی که مرحوم آقامی فرمودند که چه عملی برای سالک از هر چیزی مهمتر است یک
جمله بود یعنی در آن یک جمله مطالبی را که از بزرگان نقل شده آن مطالب همه گنجیده است ایشان
می‌فرمودند آن عمل عبارت از این است که دع نفسک و تعال نفس خودت را زیر پا بگذار و بعد بیا،
دع نفسک، در هر مسئله‌ای. ما اصلاً نیاز نیست که بگوییم چه عملی برای ما مهمتر است؟ ما می‌خواهیم
به یک مسائل چشم پرکن و مسائلی که موجب می‌شود که از نظر عمل برای انسان یک حالت غرابتی
داشته باشد و تعجبی داشته باشد به آن مطالب پردازیم در حالی که مسئله این طور نیست. در هر عملی
که نفس در آن عمل دخالت نداشته باشد آن عمل مقرب است و نزدیک کننده است حالا هر چه
می‌خواهد باشد. چشم پرکن بودن عمل مطرح نیست جاذب بودن عمل مطرح نیست این که فلان کس

دارد این کارها را انجام می‌دهد در میان جامعه دارد این را انجام می‌دهد در میان افراد این مسئله را انجام می‌دهد این اتفاقها را دارد می‌کند این ایثارها را دارد می‌کند این مجالس را می‌اندازد این روضه خوانی را دارد می‌کند این کمکها را دارد می‌کند اینها همه خوب است ولی اینها افضل اعمال نیست چه بسا فردی ممکن است نتواند از عهده این مسائل بر بیاید، بیاید و یک گوشه بنشیند و کسی هم از او خبر نداشته باشد کسی هم از او اطلاع نداشته باشد از احوالات او کسی نمیداند و همان کسی که در گوشه گرفته نشسته و کسی از او خبر ندارد همان می‌زند و می‌برد و به مقصد هم می‌رسد به این مسائل چشم پرکن نیست

یک شب با مرحوم اقا بودم در همین اواخر حیات خودشان، یک صحبتی پیش آمد ایشان این مطلب را فرمودند که خیلی مسئله عجیب است خیلی عجیب است راجع به یکی از بزرگان یکی از مراجع اتفاقاً او هم آدم خوبی بود مدت‌ها پیش از دنیا رفته تا حدودی هوای نفس نداشت کارهایی که انجام می‌داد کارهای خوبی بود مرد عالمی بود کارهای خیر در نقاط دنیا خیلی انجام داده دارالایتام داشت کمک به مستمندان داشت کمک به افراد محتاج، اینها همه در نقاط مختلف موجود بود و مرد واقعا بزرگواری بود و انصافا امثال او بسیار نادرالوجود هستند از حق نگذریم ولی صحبت چیز دیگری بود صحبت این بود که آیا این مطالبی که الان از نقطه نظر کارها و جریان اجرایی و امثال ذلک الان این شخص با او در ارتباط هست چه مقدار از این کارها و چه مقدار از این مطالب در وجود او و نفس او حک شده و او را از خودیت و انانیت بیرون آورده و او را به عالم خلوص و به عالم صفا نزدیک کرده است؟ چقدر مسئله مسئله مهم است این مطلب مطلب مهم است ایشان می‌فرمودند خیلی عجیب است بدون این که اسم این شخص را بیاورند ایشان می‌فرمودند عجیب است یک فرد آدم خوبی هم هست با این تعبیر آدم خوبی است کارهای خوبی هم انجام می‌دهد برای خدا هم انجام می‌دهد موقعیت اجتماعی او این طور است برای دین این کارها را انجام می‌دهد برای اشاعه دین این مسائل را انجام می‌دهد خودش را به زحمت می‌اندازد قبول فلان پست و فلان موقعیت را می‌کند در ارتباط با افراد این گونه از خودگذشتگی‌ها می‌کند ولی این شخص با تمام این احوال راه به جایی نبرده یک مرتبه نگاه می‌کنی یک نفر آبدارچی این است چایی می‌آید می‌برد کسی هم اصلاً به او اعتنا نمی‌کند کسی اصلاً به او توجه نمی‌کند این آبدارچی این، در این موقعیتی که دارد راهی پیدا می‌کند و حرکت می‌کند و به مقصد و مطلوب می‌رسد و کسی هم از حال و احوال او خبر ندارد

اینها مال چیست؟ اینها مال این است که این کارهایی که انسان انجام می‌دهد باید ببیند تا چه

مقدار برای او تحصیل تقرب را کرده است اگر تحصیل تقرب را نکرده و او را به این مسائل گرفتار کرده است کنار بگذارد، غصه چه شخصی را باید بخورد؟ دین صاحب دارد صاحبش می‌آید مسئله را به دست اهلش می‌سپارد به من چه مربوط است؟ و به غیر من چه ارتباطی دارد؟ می‌گویند اگر ما این کار را نکنیم کار زمین می‌ماند! کی به شما گفته که زمین می‌ماند؟ کی به شما گفته که زمین می‌ماند؟ کی به شما الهام کرده که کار زمین می‌ماند؟ می‌گویند اگر ما این پست و مقام را قبول نکنیم کسی نیست بیاید این را بر دارد! شما قبول نکن بین کسی می‌آید این را بردارد یا نه؟ می‌گویند اگر ما وارد این گود نشویم وارد این معرکه نشویم مفاسدی به بار می‌آید مسائلی به وجود می‌آید! آیا این تفکری که برای شما پیدا شده برای این تفکر هم دلیل و حجتی دارید؟ آیا ما صاحب نداریم در این دنیا؟ آیا ما مولا در این دنیا نداریم؟ آیا ما امام در این دنیا نداریم؟ پس امام زمان چه کاره است؟ پس امام زمان چه نقشی در این جا ایفا می‌کند؟ آیا ممکن است من عملی را انجام بدهم در عین این که می‌دانم این عمل من، گرچه ممکن است به حسب ظاهر و در دید اذهان عمل مفیدی برای اجتماع برای دین برای خدا باشد ولی از نقطه نظر باطن، من اثری را در این بینم خود را در ارتباط با مسائل معنوی دور احساس کنم چطور می‌تواند این طور باشد؟

امیرالمؤمنین علیه السلام که مالک اشتر را به مصر می‌فرستد خودش هم پشت قضیه را دارد امیرالمؤمنین علیه السلام که سلمان را به مدائن می‌فرستد برای حکومت گرچه سلمان از طرف عمر رفت ولی آمد پیش امیرالمؤمنین اجازه گرفت، به عمر هم گفت گفت من به تو کاری ندارم من می‌روم پیش علی گفت برو مدائن می‌روم گفت نرو نمی‌روم همین طور صاف به عمر گفت آمد، پیش امیرالمؤمنین اجازه گرفت، بروم؟ حضرت فرمودند برو، خب این که با اجازه امیرالمؤمنین برای حکومت مدائن می‌رود پشت قضیه را امیرالمؤمنین دارد سلمان به هر کجای دنیا برود علی با او است به کره ماه برود علی با او است به آن طرف شرق برود علی با او است به غرب بیاید علی با او است در منزل بنشیند علی با او است حکومت هم بکند علی با او است این در این جا این می‌شود تکلیف، این می‌شود تکلیف. نیا مد سلمان بگوید که اگر من به حکومت مدائن نرفتم زمین می‌ماند! زمین می‌ماند که بماند، زمین می‌ماند که [بماند] دین صاحب دارد علی می‌داند و خدای خودش، به من چه که بیایم دخالت کنم؟ به من چه بیایم دخل و تصرف کنم؟ عین جریانی که نقل کردم که نمی‌دانم نقل کردم برای [رفقا] یا [نه؟] در جلسه عنوان بصری بود [فکر می‌کنم آنجا گفتم]

ابرهه که آمد بیت الله را تخریب کند با فیل و منجنیق و امثال ذلک، خب عبدالمطلب شخص

موحد است آمد پیش ابرهه گفت شترهای من را سربازهای تو دزدیدند بگو بدهند، عبدالمطلب که
دنبال

شتر نمی‌آید می‌خواهد به او درس بدهد، خیال نکن این بیت بی صاحب است این بیت صاحب دارد و می‌خواهد به او درس بدهد و او را متوجه کند که حواسش جمع باشد او گفت به مسیح قسم چون مسیحی بود گفت به مسیح قسم اگر از من طلب می‌کردی و التماس می‌کردی که دست از تخریب بیت الله و کعبه بردارم من برمی‌داشتم و برمی‌گشتم ولی تو آمدی شترهایت را بگیری؟ گفت بله! من صاحب شتر هستم و شترهایم را می‌خواهم و للبت ربّ به من چه مربوط است؟ خانه صاحب دارد چرا من بیایم تقاضا کنم؟ واقعا عبدالمطلب با این کلام....! اگر شما بنشینید به همین یک جمله عبدالمطلب فکر کنید گمان نمی‌کنم تا سالها بتوانید به عمق آن برسید که این عبدالمطلب با این یک جمله چه دریاهایی از معارف را دارد به روی ما باز می‌کند!

ما این جور نیستیم می‌گوییم نخیر! ما اگر به این صدارت نیاییم دین زمین می‌ماند دین خراب می‌شود مردم بی مقلد می‌مانند بی مرجع می‌مانند مردم چکار کنند؟ به تو چه مربوط است که مردم چکار کنند؟ کی به تو گفته که بیایی....؟! تو نگاه کن بین پیغمبر و امام به تو دستور دادند این کار را انجام بدهی؟ آیا برای این مسئله دلیل داری؟ بسیار خب در آن جا کسی با شما صحبت نمی‌کند دستور امام علیه السلام است که الان فلان شخص این مسئله را بپذیرد این مطلب تمام است و هیچ جای شکی نیست یک وقتی ما می‌آییم برای خودمان امام می‌تراشیم دلیل می‌تراشیم برای خودمان حکم می‌تراشیم یعنی حالت و موقعیت اقتضای تصدی را دارد بعد به دنبال دلیل می‌گردیم صحبت در این جا است در این جا باید تأمل کرد

حضرت عبدالمطلب علیه السلام ایشان می‌خواهند بفرمایند که من تکلیفم حفاظت از شترها است این شترهایی که از من بردی بگو برگرداند، آن چه که مربوط به کعبه است خدای خود می‌آید انجام می‌هد آن دیگر در اختیار من نیست یعنی حضرت عبدالمطلب در این جا می‌خواهد بفرماید من نفسم را در ارتباط با این مسئله گنار گذاشتم حضرت عبدالمطلب رئیس قریش است امور کعبه به دست او است امور مکه به دست اوست از افراد می‌آیند...، در این جا نمی‌آید بگوید آخ موقعیت من به خطر افتاد آخ اگر کعبه خراب بشود این برچیده می‌شود آخ این افرادی که از اطراف می‌آیند چه جوابی بدهیم؟ این آخ ها مال ما است حضرت عبدالمطلب می‌آید می‌گوید کعبه صاحب دارد کعبه خدا دارد می‌خواهد خراب شود خراب شود مگر کعبه را خراب نکردند؟ چند مرتبه خراب کردند چی شد؟ دوباره ساختند همین حجرالاسود شکسته شد الان سه تکه است قبلا این طور نبود.

در فتنه صاحب زنج حجرالاسود را شکستند، آمدند کعبه را تخریب کردند، بله؟ در زمان

عبدالملک مروان وقتی که حجاج به مکه حمله کرد خب کعبه را تخریب کرد برای این که عبدالله بن زبیر آمده بود به مسجدالحرام پناهنده شده بود و او بالای کوههای مشرف به مکه منجیق گذاشته بود با سنگ و گلوله های نفتی شعله ور و با سنگها کعبه را تخریب کرده بود و مسجدالحرام را به آتش کشیده بود خب به این نحو انجام دادند خب چی شد؟ خراب شد دوباره ساخته شد

حضرت عبدالمطلب در این جا می گوید من نفس خودم را کنار می کشم به من چه ارتباطی دارد؟ کعبه می خواهد خراب شود می خواهد خراب نشود خدا خودش می آید حفظ می کند دع نفسک و تعال نفس خودت را کنار بگذار و بعد بیا، این عبارت بسیار عبارت مهمی است و در لسان روایات هم این عبارت آمده است

مرحوم آقا می فرمودند افضل اعمال برای سالک این قضیه است که در هر کاری نفس خود را در آن کار کنار بگذارد و انسان خودش می تواند این کار را انجام بدهد به مقدار شعور و به مقدار ادراک و به مقدار سعه نظری که در این مورد خداوند به او داده، البته آن طور که یک شخص ولی و یک شخص عارف می تواند این عمل را انجام بدهد امثال ما نمی توانیم انجام بدهیم ولی به مقدار سعه خودمان، به مقدار ادراک خودمان، انجام این عمل موجب می شود که رشد و رقاء برای مراتب دیگر برای انسان پیدا شود و به هر مقدار که انسان می تواند باید انجام بدهد و این طور نیست که نتوانیم می توانیم، این طور نیست که عاجز باشیم نخیر می توانیم. اگر انسان موقعیتها را درست و سنجیده و عقلایی ملاحظه کند و خود را به جای دیگران و دیگران را به جای خود ببیند می تواند نسبت به این مسئله قضاوت سنجیده تر و عقلایی تری داشته باشد و همین موجب رشد و رقاء او است این یکی از مسائلی بود که سوال شده و خواستم من به این مطلب جواب بدهم.

راجع به سوالاتی که دوستان و مخدرات در جلسه قبل یا در جلسات قبل این مقداری که به من دادند امروز [بیان کردند] مطالبی من در این جا دیدم که مطالب بسیار خوبی است و بعضی از آنها احتیاج به قدری توضیح دارد آنهایی که توضیحش کمتر است اول عرض می کنم و بعد به آن مطالبی که یک قدری [توضیح بیشتری می خواهد می پردازیم].

آیه ای هست فرمودند در این آیه کوتاه توضیح بفرمایید، *أما التوبی علی الله الذین یعملون السوء بجهالی ثم یتوبون من قریب فاولئک یتوب الله علیهم و کان الله علیما حکیما* خداوند در سوره توبه، در این در آیه می فرماید توبه خداوند توبه را از کسانی قبول می کند که اینها عمل زشت و ناپسند را از روی جهالت و نادانی انجام می دهند ثم یتوبون من قریب سپس به زودی اینها توبه می کنند و

نمی گذارند

این توبه طول بکشد فاولثک یتوب اللہ علیهم خداوند اینها را می‌آمزد و او عالم و به کار خود حکیم و دانا است آیا شامل ما نیز می‌شود؟ این آیه خیلی بنده را نگران کرده است استاد: بله! چرا این شامل نمی‌شود در این آیه خداوند می‌فرماید که افراد معمولاً گناه می‌کنند، اولاً خداوند انسان را جایز الخطا قرار داده و گرچه در انسان قوه عاقله قرار داده و قوه عاقله موجب می‌شود که راه صحیح از ناصحیح باز شناخته بشود و مسائل برای انسان به شکل عقلایی روشن باشد ولی در عین حال خب انسان جایز الخطا است ممکن است از غلبه احساسات و ممکن است بواسطه ضعف وجودی و مرتبه‌ای که همه ما دچار این ضعف هستیم و اگر ضعف نداشتیم خب به دنبال کمال نبودیم این ضعف وجودی و ضعف سعه وجودی موجب شود که انسان به خطایی بیافتد این خطا از روی جهالت است از روی نادانی است و این اقتضای توبه می‌کند اگر شخصی از روی جهالت یک عمل خلافی را انجام بدهد خداوند باب توبه را باز گذاشته است و آیات نسبت به توبه، شامل افراد می‌شود و روایاتی که درباره توبه است به اندازه‌ای عجیب است که انسان اصلاً نه تنها نسبت به توبه رغبت دارد بلکه حتی نسبت به رحمت خداوند یک قدری بیشتر از آن چه که متعارف هست اشتیاق و میل نشان بدهد.

می‌گویند یکی از شعرا بود البته حرفش حرف خوبی است اما نه این که از او سوء استفاده بشود و خب گاهگاهی در طول زندگی خود دچار بعضی از معاصی و زلاتی می‌شد و خلاصه خیلی کارهای منضبطی نبود می‌گویند در هنگام فوت گفته بود خدایا شرم دارم از این که گناهی که شایسته مغفرت و رحمت تو است انجام ندادم خیلی کارها کرده بود ولی می‌گفت!... این حرف حرف خوبی است حرف بدی نیست می‌گوید خدایا هر گناهی که من انجام بدهم مادون رحمت و مغفرت تو است و مغفرت و رحمت تو بالاتر از این است اما این دلیل نیست برای این که انسان بخواهد گناه کند، به جای گناه ثواب کند تا این که به واسطه آن ثواب رحمت الهی شامل حالش بشود نه به واسطه گناه که بیاید و آن را بپوشاند و در همان مرتبه پایین بماند این از این نقطه نظر.

سوال دیگری که شده این است که نوشته شده است که، بنده خدا برای خودش مصلحت اندیشی و تدبیر نکند این چه تفسیری دارد؟ یعنی آینده نگری نباید کرد؟ پول را چگونه باید خرج کرد یا نباید پولی را جمع کرد؟ بالاخره به فکر آینده بود یا نبود یا همه را واگذار به خدا کنیم؟

جواب این سوال در نوارهای عنوان بصری داده شده است

سوال دیگری که شده این است که...؟ این یک قدری احتیاج به توضیح دارد

اگر شخصی سریع عصبانی می شود چگونه می تواند بر خشم خود غلبه کند؟
این سوالی است که خیلی در نامه ها هم این سوال مطرح می شود، در نامه هایی که فرستاده می شود که در منزل یا با اطرافیان زود دچار عصبانیت می شویم و چه کنیم که بر خشم خود غلبه کنیم و در آن موقعیت کنترل خود را داشته باشیم؟

به نظر می رسد در آن زمانی که مرحوم آقای حداد به طهران تشریف آورده بودند من در آن موقع سنم حدود دوازده سال بود روزی در یک مجلسی که در آن مجلس یکی از مخدرات با ایشان ملاقاتی داشت همین سوال را از ایشان می کند که می گویند نسبت به بچه های منزل، من کم حوصله و کم صبر هستم و نمی توانم اینها را کنترل کنم بچه ها اذیت می کنند شیطانی می کنند و موجب ناراحتی آنها می شوم چه کنم که این [کار] از من سر نزنند؟

دقیقا به یاد دارم که ایشان بعد از یک مقدار از صحبت هایی که کردند این مطلب را فرمودند گر چه طرح این قضیه از جانب ایشان برای من مشکل است ولی علی کل حال باز من بهتر می دانم که از این مسئله خب همه دوستان بهره مند شوند و انشاء الله که به ناحیه ایشان هیچ گونه جسارت و اهانتی نیست بلکه از باب کیفیت تربیت و کیفیت اداره امور و مبنای ایشان که همان مبنای توحید است این قضیه مطرح شده و بهتر است که همه این روش را در زندگی خود و در ارتباط با افراد رعایت کنند. ایشان می فرمودند در آن زمانی که شاگرد مرحوم قاضی بودم و در کربلا داشتند به آن مخدره این مطلب [و] این حکایت را نقل می کردند در وقتی که شاگرد مرحوم قاضی بودم و منزل در کربلا بود گاهی مرحوم قاضی از نجف به کربلا می آمدند و ما با ایشان بودیم یک روز با ایشان میگذرانیدیم و دو یا سه ساعت را با ایشان می گذرانیدیم و ایشان زیارت می کردند و می رفتند و خیلی اوقات ایشان می آمدند. ایشان می گفتند یک روز که ما با مرحوم قاضی صحبت می کردیم و همین طور حرکت می کردیم می آمدیم، از دم منزل رد شدیم یک دختر کوچکی من داشتم در آن موقع این خیلی خردسال بود تا دید که ما از دم منزل می آییم رد می شویم ما هم با ایشان گرم در صحبت بودیم در مسائل اخلاقی، شش دانگ من حواسم را متوجه ایشان کرده بودم و ایشان صحبت می کردند و من توجه می کردم که ایشان دارند چه می گویند و این دختر کوچک از دم منزل تا دید ما داریم رد می شویم آمد بیرون و دامن این [لباس] ما را گرفت، همان لباس عربی را گرفت و هی می کشید و گریه می کرد که ما این را با خود ببریم و اینها، هی من او را رد کردم و طرد کردم و هی می خواستم ایشان صحبت می کنند قطع نشود به مطلب ایشان برسم دیدم این ول نمی کند یک مرتبه یک ناسزایی به این گفتم گفتم که آقا این اجازه

بدهید که این من اسم نمی برم این فلان شده را فرض کنید که من بگذارم در منزل و بعد! ایشان گفتند تا مرحوم قاضی این حرف را از من شنیدند رگهای گردن ایشان متورم شد آن قدر عصبانی شدند و آن قدر ناراحت شدند که اصلا حال ایشان متغیر شد و رو کردند و گفتند به چه جرأتی تو به این بچه معصوم این اهانت را کردی؟ و به چه جرأتی این حرف را زدی؟ تو خیال می کنی خدا از تو می گذرد؟ تو خیال می کنی چه؟ البته خب آن دختر هم علویه بود خب وقتی که علویه باشد مسئولیت بالاتر می رود، گفتند بچه اولاد پیغمبر را یک همچین چیزی صدا می کنند و این درست که شما این کار را بکنید؟ البته مسئله مهمتر روی همان جنبه خردسالی و معصومیت و به اصطلاح موقعیت طفل بود خب سیادت هم مزید بر علت می شود، خب روی چه حسابی شما این کار را کردید؟ به چه دلیلی؟ جواب خدا را چه داری بدهی؟ عبارت مرحوم قاضی بود، چه جوابی داری به خدا بدهی؟ ایشان آن قدر شروع کرد به ما دعوا که ما اصلا یادمان رفت، گفتیم اقا چشم! می رویم استمالت می کنیم گفت بلند شو، گفت دیگر من با تو صحبت نمی کنم باید بروی، گفتند ایشان همین طور در بیرون ایستادند و آمدیم در منزل و دست به سر او کشیدیم و خلاصه مثلا حالا رفتیم برای او چیزی خریدیم و این را آرام کردیم و بعد آمدیم و گذشت و ایشان هم از تقصیر ما گذشت و مسئله ادامه پیدا کرد

عبارت مرحوم آقای حداد در آن موقع به آن مخدره این بود که شما باید به این فرزندان به چشم امانت الهی نگاه کنید نه به چشم بچه خود، شما این را به چشم بچه خود نگاه می کنی بعد می گویی حالا زدم در سرش هم زدم حالا دعواش هم کردم کردم کن یک توهینی هم کردم کردم. به چشم امانت الهی باید نگاه کنید که این برای خودش یک شخصیت است این برای خودش یک ارتباط است این برای خودش یک نفس است گرچه بچه است اما از نقطه نظر ارتباط و از نقطه نظر نفس بودن و از نقطه نظر شخصیت یک شخصیت مستقل است و شما فقط واسطه هستید و فقط واسطه برای تربیت هستید فقط واسطه برای این امور هستید و به واسطه بودن و به واسطه این امور خداوند آن صبری را که برای این مسئله برای شما پیدا می شود نتیجه برای کار شما قرار می دهد، آن مطلبی که در دل شما به واسطه این انجام می گیرد

منی دانم این مطلب را گفته بودم خدمت مخدرات یا نه؟ که یکی از دوستان نقل می کرد می گفت در سفری که من به حج رفتم حدود شش سال پیش بود در آن سفر خب ما عیال را نبردیم، در منزل به اتفاق بچه ها بودند چهار یا پنج تا بچه داشت این طوری که در نظرم می آید خب اینها هم

می کردند اذیت می کردند. ایشان می گفت ما در آن جا که بودیم وقتی که تماس می گرفت دائما اظهار نارضایتی می کرد که اینها اذیت می کنند چه می کنند و فلان، تو گذاشتی رفتی و اینها را انداختی به سر ما و خلاصه خودت آن جا داری می روی و ... بعد از مدتی دیدم این حرفها را نمی زند و وقتی که تماس می گیریم اظهار رضایت می کند احساس مسرت می کند آن جا به فکر ما نباش به فکر خودت باش چه بکن چه نکن.

می گفت وقتی که مراجعت کردیم از او سوال کردم که قضیه چه شد؟ روزها و هفته های اول دائما گله و شکایت داشتی، گفت بله این طور بود. یک شب من مرحوم آقا را در خواب دیدم و از ایشان شکایت کردم و گله کردم که الان این رفته در آن جا، شوهر من خب مستطیع است به حج رفته، حج واجب، الان او دارای چه نعمتهایی است چه ثوابهایی است دارد طواف می کند نماز می خواند ما این جا نشستیم دارند در سر و کله هم می زنند داریم اینها را پرستاری می کنیم و چه می کنیم نه کاری انجام می دهیم نه نمازی داریم نه عبادتی داریم فقط اینها را نگهداری کنیم اینها را چه کنیم. مرحوم آقا این جمله را خوب دقت کنید فرمودند آن جا با این جا قوانینش فرق می کند آن جا حساب دیگر است این جا حساب دیگر است این جا جوری حساب می شود آن جا جوری حساب می شود شما بدان در عوض این پرستاری و تربیتی که خداوند بر عهده تو گذاشته و الان به او اشتغال داری و خود را محروم می بینی از این اعمال، به عدد هر ثوابی که خداوند به شوهر تو در آن جا می دهد به همان مقدار در پرونده تو می نویسد یعنی آن دارد می رود در آن جا طواف می کند این طواف می کند آن می رود در عرفات، انگار این رفته در عرفات، او رفته در منی انگار این رفته آن سعی صفا [و مروه] می کند آن زیارت ائمه بقیع و پیغمبر و اینها دارد می کند انگار [این] دارد انجام می دهد چرا؟ چون حساب دقیق است مسئله دقیق است خداوند هم ظالم نیست خداوند عادل است و با کسی هم رابطه ندارد رابطه زن با خداوند با رابطه شوهر با خداوند یکی است تکلیف او رفتن به حج است تکلیف این رسیدن به بچه ها است اگر این به بچه ها برسد همان ثواب را به او می دهند

این قضیه مرا به یاد این مطلب الان انداخت، ببینید چقدر فرق است بین این زن که به تکالیف الهی قانع شد و آنچه را که خداوند برای او مقرر کرده است به جان پذیرفت و خداوند هم ثواب یک حج و یک عمره را به پای او نوشت و بین آن زنی که شوهرش می خواست مکه برود و او هم حمل داشت و رفتن به مکه برای حمل او مضر بود و نباید مکه برود اگر رفتن مکه مضر باشد و اطبا اجازه ندهند رفتن به مکه حرام است و اگر به مکه برود آن حج قبول نمی شود از او، باید یک حج دیگر برود

در وقت استطاعت. و این شخص به شوهر گفت اگر من را به مکه نبری من بچه خود را سقط می‌کنم و او به خاطر سقط نکردن بچه مجبور شد او را به حج ببرد و در حج بچه او سقط شد حالا این حج قبول است؟ این را می‌آیند در سرش می‌زنند! نه تنها حج او قبول نیست بلکه قتل نفس محترمه را کرده است و آن دنیا حالا بیاید جواب بدهد! چقدر فرق است بین این دو تا؟

پس چه خوب که هر کسی به آن چه را که گفته شده عمل کند تا خیالش راحت باشد آن چه را که وظیفه او این است انجام بدهد و وظیفه او این است این را انجام بدهد هر شخصی وظیفه خودش را انجام بدهد تربیت فرزند بدانید بالاترین عبادتی است که یک زن می‌تواند انجام بدهد این مسئله مسئله‌ای نیست که من از خود بگویم این مسئله‌ای است که بزرگان فرمودند و مطلب به همین کیفیت است

لذا در ارتباط با این قضیه بهتر است که وقتی که انسان مواجه می‌شود قبل از این که بخواهد آن نفس قلیان کند قبل از این که بخواهد احساسات برانگیخته شود و ناخودآگاه بخواهد دادی بزند دستی بخواهد دراز کند البته در بعضی از موارد خب تنبیه لازم است در بعضی از موارد به طور ندرت یا تذکر لازم است اما این که به طور مترتب در هر قضیه‌ای داد و بیداد و عصبانیت و دهها...! بچه که تقصیر ندارد آن بر آن مقتضای شاکله خودش حرکت می‌کند او که تقصیر ندارد. [قبل از این که] انجام بدهد باید یک قدری پنج ثانیه فکر کند پنج ثانیه فکر کند مثلاً بچه زده لیوان را انداخته شکسته، خب داد بیداد آیی لیوان این خراب شد آیی از بین رفت آیی ترکیش نمی‌داند ده تا! چند تا است؟ یکی از آن کم شد، کم شد که کم شد زیاد شد که زیاد شد یکخورده، پنج ثانیه بنشیند فکر کند که این بچه در این کاری که انجام داد آیا مقصر بود یا نبود؟ همین پنج ثانیه کافی است یکدفعه می‌بینی آرام شد آمد پایین دفعه دوم دفعه سوم، پس این مراقبه چیست؟ مراقبه همین است دیگر، مراقبه که می‌گویند همین است دیگر، یعنی انسان بیاید مسئله را از دیدگاه عقلایی بررسی کند بعد می‌بیند که نه خوابید، خب لیوان شکست فرض کنید که از آن ترکیب و از آن تیپ و اینها افتاد آن دسته‌ای که گرفته بود خب افتاد که افتاد یکی دیگر به جایش می‌خورد می‌گذارد فرض کنید شش تا لیوان و ده تا لیوان همه به یک شکل نباشند دو تا یک شکل باشد سه تا یک شکل دیگر باشد زندگی می‌گذرد من به شما اطمینان میدهم با شکستن لیوان منزل شما خورشید و ستارگان اینها از حرکت نمی‌ایستند زمین و ماه و اینها همه به همان حرکت خودشان ادامه می‌دهند هیچ مسئله مشکلی پیدا نمی‌شود هر چه مشکل پیدا می‌شود در این جا پیدا می‌شود.

در گفتار با فرزندان چطور رفتار کنیم؟ چه کار کنیم که آنان راه مرحوم آقا را در پیش بگیرند؟ در حالی که می‌بینیم آنها چندان تمایلی ندارند و از این موضوع ناراحت هستیم.

جواب: ببینید این مطلب را هم خیلی‌ها در نامه‌های خود تذکر می‌دهند هر کسی راه خاص به خودش را دارد امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید به آن مقداری که تکلیف و وظیفه تو است به همان مقدار نسبت به تربیت فرزندان اقدام کن چه بسا ممکن است که تو تربیت صحیحی برای آنها اعمال کنی و به واسطه ارتباط با رفیق ناباب آن تربیت را کنار بگذارند و یا به عکس. و این یک مسئله مهمی است تربیت صحیح انجام دادن تذکر دادن به موقع محبت و ملاحظت کردن برای آنها سوال ایجاد کردن و از آنها سوال خواستن، موقعیت مناسب برای آنها به وجود آوردن، تذکر مسائل مهم در جاهای مختلف به آنها دادن، رعایت نقاط ضعف و قوت در مراتب وجودی آنها ملاحظه کردن، اینها تمام از جمله مسائل تربیتی است که برای آنها لازم است. محبت‌های به موقع بی مهری‌های به موقع و همین طور تذکرهای مشوقانه و یا اندرزها و اندازهای پرهیزانه، اینها از مواردی است که هر شخص باید در زندگی خود در تربیت فرزند، اینها را اعمال کند تا این که او بتواند به آن رشد کافی برسد نه این که آن چنان به واسطه ضربات و لطمات و تهدیدات و استهزاء و مسخره‌ها و سخریه‌ها و اینها، دلسرد و دلشکسته بشود و خود را ناامید ببیند و نه به واسطه لطف‌ها و مهرهای بی جا، آن حالت استقلالش را از دست بدهد و متکی به غیر باشد و نتواند شخصیت خودش را بازیابد و به عبارت دیگر لوس و غیرقابل کنترل، شخصیت پیدا کند. هر دوی اینها غلط است

ولی مسئله مهم این است که هر کسی راهی با خدا دارد و انسان بیش از یک تربیت نمی‌تواند کار دیگری انجام بدهد مسئله سعادت و مسئله شقاوت در اختیار ما نیست آن مسئله دیگری است و آینده در اختیار ما نمی‌تواند باشد ما باید وظیفه را انجام بدهیم نقل می‌کنند از مرحوم آخوند حسین ملا قلی همدانی که ایشان سیصد شاگرد وارسته داشت ولی خود تنها فرزند ایشان از راه پدر مرحوم بود! ببینید! آخوند ملاحسین قلی با آن مقام و با آن موقعیت سیصد شاگرد را به مقامات عالی که حداقل می‌توان گفت ده یا پانزده تایی آنها به کمال رسیدند و قطعاً می‌توان گفت که به کمال رسیدند داشته ولی فرزند در منزل خودش از راه پدرش نصیبی نداشته، این مسئله دست خدا است انسان نباید برای چیزهایی که در اختیار او نیست خود را به دغدغه و تشویش بیاندازد.

مطلب دیگری که سوال شده این است که چرا برای نماز شب بلند نمی‌شویم؟ در مطالب زیادی این قضیه گفته شده است در نامه‌هایی گفته که چه کنیم که بلند شویم؟ چه

کنیم؟ حالت سردی در ما به وجود آمده است سابق حال ما بهتر بود.

جواب: ببینید حالات افراد اینها یکسان نیست ممکن است برای سالک در بعضی از حالات شوق و رغبتی پیدا شود ممکن است نه. به قول سعدی اگر درویش بر حالی بماندی دو دست از هر دو عالم برفشاندی حالات انسان مختلف است در بعضی از حالات شوق است در بعضی حالات سستی است و انسان باید در همان حالات سستی به کار خود ادامه بدهد آن چه که برای انسان حاصل می شود در همین حالات است اگر انسان با شوق و رغبت انجام بدهد که چندان این مسئله مسئله قابل توجهی نیست خب مثل یک ماشینی می ماند که شما این را در سرازیری قرار بدهید و موانع را از سر راه این بردارید خب راننده هم نداشته باشد این حرکت می کند بنزین هم نداشته باشد راه می رود اما مهم این است که راننده بر ماشین سوار شود و از جاده های پرپیچ و خم و صعب العبور و صعود به بالا بخواهد ماشین را هدایت کند این مسئله مهم است حالاتی که برای انسان پیدا می شود یا حالات شوق است که از او تعبیر به حالات جذبه می کنند یا حالات حالاتی است که انسان در آن حالات آن شوق و آن رغبت را ندارد و باید خودش از پیش خودش اعمال کند در این حالات است که سالک رشد می کند نه در آن حالات یعنی اگر برای انسان آن حالات پیدا شود و بر خلاف میل خودش بخواهد به تکالیف بیاستد اینها مؤثر است در قبال این مسئله مسئله مراقبه هم خیلی اهمیت دارد باید ببینیم آیا به دستوراتی که داده می شود و به آن مراقبه ای که مورد نظر بزرگان هست عمل شده یا نشده است؟ اگر نشده است ما چاره راه را باید در مراقبه بیشتر در آن جا باید جستجو کنیم

مطلب دیگری که مطرح شده این است که چرا جواب نامه های ما را نمی دهید؟

جواب: این مطلبی است که من خیلی شرمند هستم از این که خداوند بیش از این توفیق به من نداده است و موقعیت و وقت مرا بیش از این قرار نداده است انشاءالله دوستان دعا کنند که روز به جای ۲۴ ساعت صد ساعت بشود دویست ساعت بشود من در خدمت همه هستم با توجه به اشتغالاتی که دارم، دوستان می دانند حتی دروقتی که سوار ماشین هستم من نامه هایی که داده می شود مطالعه می کنم یعنی این قدر برای این مسائل اهتمام قائل هستم منتهی پاسخ به نامه ها آن مقداری که ضرورت دارد و خودم احساس ضرورت می کنم آن مقدر را جواب می دهم یا به صورت خصوصی فرستاده می شود برای خود آن شخص یا به صورت غیر خصوصی توسط بعضی از دوستان که لابد در جریان هستید برای آن شخص گفته می شود اما این که پاسخ هر کسی به صورت خصوصی و با تمام جزئیات داده بشود من خیال می کنم که جز این دعا برای طولانی شدن وقت که خود مرحوم آقا در روح مجرد

دارند که از او

تعبیر به بسط زمان می شود چاره‌ای جز این برای حقیر باقی نمی ماند
مطلب دیگری که در این جا تذکر داده شده است، چرا وقت نمی دهند و واسطه و مانع است
مگر در زمان ائمه مطلب این طور بوده است و حاجب و دربان قرار داده بودند؟

جواب: این را هم با عرض معذرت باید خدمت دوستان عرض کنم که به همین دلیل که قبلا
عرض شد وقت من اجازه نمی دهد که بتوانم به تمام درخواستهای دوستان لبیک بگویم و پاسخ مساعد
بدهم و انشاءالله خداوند از این مسئله خب ما را عبور میدهد و دوستان هم به دید بزرگی و لطف به
این مسئله نگاه می کنند. این طور نیست مسئله و گمان می کنم یک قدری مطلب فرق کرده باشد. ببینید
مسئله در اختیار من نیست قضیه سلوک و قضیه راه خدا یک مسئله‌ای است که بین خود شخص و بین
پروردگار و صاحب مقام ولایت ارتباط دارد من در این جا هیچ کاره هستم من هم یکی از افراد مانند
شما هستم و همان طوری که شما نیازمند به دستگیری صاحب ولایت دارید بنده هم هستم و از شما
بیشتر و این را در خودم احساس می کنم منتهی چیزی که هست چون مسیر و مکتب مرحوم آقا قطعا و
صد در صد پیش این جانب مورد رضای پروردگار است و این آن موضوعی است که من می توانم در
روز قیامت پاسخ بدهم از این نقطه نظر با توجه به آن چه که را که آن مرحوم در آخر زمان حیات
خودش من را مکلف کرده است به ادامه این مسیر، از این نقطه نظر در خدمت رفقا و دوستان و محبین
و سا لکین راه خدا هستم و الا بدانید اگر توصیه مرحوم آقا به بنده نبود من الان در این جا نبودم خیلی
صریحا خدمت دوستان این مطلب را عرض کنم و با افراد هیچ ارتباطی نداشتم

چطور این که خود آن مرحوم در وقتی که در بیمارستان بودند من این سوال را از ایشان کردم
که شما به چه دلیل و روی چه مسئله‌ای این افراد دور شما جمع شدند و شما با اینها ...؟ خب بالاخره
یک سوالاتی برای ما پیدا می شد چون ما در آن جا بودیم مسائلی را می دیدیم مشکلاتی را مشاهده
می کردیم و برای ما بعضی از اینها غیر قابل قبول بود بالاخره این افراد این جمعیت در اطراف و اکناف
با مشاهده مسائل خلاف و معارضات و خدای نکرده بعضی از ناراحتی‌هایی که برای ایشان به وجود
می آوردند که خود داستانی طولانی و کتابی مفصل دارد با توجه به اینها، من از ایشان سوال کردم که
این چه مسئله‌ای بود؟ عبارت ایشان این بود که فلانی! اگر نبود دستور استاد مرحوم آقای حداد که
پس از من باید به این راه، سید محمدحسین ادامه بدهی و دستگیری از دلسوختگان و محبان راه خدا
را بنمایی یک ساعت از عمر خود را با یک نفر نمی گذراندم خب حالا شوخی کردند راست گفتند این
دیگر خود دوستان ... التفات می کنید؟

روی این جهت فقط و فقط خدا می‌داند که بر اساس آن دستور و امر و مسئله، این نحوه ارتباط موجود است و طبعا مسائل باید در جایگاه خودش قرار بگیرد من نمی‌توانم با هر کسی در طول شبانه روز خب ملاقات داشته باشم نتیجه این کار این است که تمام زندگی من مختل بشود و همان طوری که عرض کردم پاسخگو هم نخواهم بود زیرا با توجه به آن فضا و ظرفی که در آن ظرفش قرار دارم اگر شبانه روز به پنجاه ساعت هم ارتقا پیدا کند باز توقع دوستان بیش از این مدت را می‌طلبد لذا روی این جهت سعی می‌کنم که به موارد بسیار ضروری که اگر چنان چه ملاقاتی انجام نشود ممکن است موجب بروز برخی از مسائلی بشود فقط به آنها پردازم و الا در غیر این صورت هیچ مسئله‌ای اتفاق نخواهد افتاد ارتباط سالک با مقام ولایت و خداوند محفوظ است و هر چه را که او تصمیم بگیرد همان را در این جا اجرا خواهد کرد مسئله به من ارتباطی ندارد

ساعت چند است؟ دو یا سه تا مسئله است که خب احتیاج دارد به این که یک قدری توضیح بیشتری داده بشود حالا از نقطه نظر اهمیت موضوع من خیلی به طور اجمال عرض می‌کنم چون مثل این که زیاد صحبت شده و صحبت زیاد هم موجب عرض کنم که بله دیگر

یکی از سوالاتی که شده این است که لطفا در مورد عصمت انبیاء توضیح بفرمایید و این که عصمت در مورد ائمه و انبیاء ماسلف وراثتی است؟ اگر عصمت وراثتی است این چه امتیازی است برای ائمه با دیگر افراد بشر؟

جواب: ببینید: مسئله عصمت به دو قسم ممکن است تفسیر بشود، قسمت اول این که انسان به واسطه اعمالی که انجام می‌دهد ترک گناهایی که می‌کند و به واسطه کسب فضایل، به یک ملکه‌ای می‌رسد که آن ملکه و حالت او را از ورود از گناه نگه می‌دارد این را می‌گویند عصمت اکتسابی و این عصمت اکتسابی در همه افرادی که به دنبال مقصد و مقصود باشند موجود است چه ائمه علیهم السلام و انبیا و چه افراد عادی یعنی یک ولی خدا و یک عارف به یک عصمت اکتسابی می‌رسد، عصمتی که دیگر در آن مقام و مرتبه گناه و لغزش جا ندارد معنا ندارد در آن مقام دیگر گناه نمی‌شود کرد زیرا در آن مقام نه این که در آن جا جلوی انسان را می‌گیرند این اشتباه نشود. در مقام عصمت اکتسابی جلوی انسان را نمی‌گیرند و مانع در جلوی راه قرار نمی‌دهند یعنی این طور نیست که امام علیه السلام نعوذ بالله بخواد شرب خمر کند اما خداود آن خمر را از جلوی او برمی‌دارد یا امام علیه السلام بخواد دروغ بگوید خداوند زبان او را به دروغ برنگرداند امام علیه السلام بخواد تهمت بزند اما زبان او به تهمت برنگردد ملائکه بیایند جلوی زبان او را بگیرند این طور نیست قضیه.

در عصمت اکتسابی حقیقت امر و حقیقت مسئله برای انسان روشن می‌شود و وقتی حقیقت مسئله برای انسان روشن شد طبیعتاً انسان دیگر گناهی نمی‌کند، درست مثل این که الان در این جا یک ظرفی که حاوی سم است فرض کنید که سم مار است یا بعضی از سموم هلاک کننده است فرض کنید که سم سیانور است بگویند در این جا هست آیا ما در این جا این را سر می‌کشیم؟ یا این که نه تا ببینیم روی این میز سم است همه از این اتاق فرار می‌کنم که حتی شامه ما با این فضای آلوده دور سم تماس پیدا نکند؟ چرا؟ چون این مسئله برای ما روشن است تبعات قضیه برای ما روشن است و نتایجی که به واسطه استعمال سم برای ما پیدا می‌شود کاملاً مشخص است.

برای امام علیه السلام هم همین است و همین نکته‌ای است که بسیاری از مفسرین و بسیاری از علما در مورد ملائکه به اشتباه افتادند تصور آنها بر این است که ملائکه مانند چوب و سنگ و آهن هستند و هیچ اختیار و اراده‌ای از خود ندارند و هر چه را که خداوند بگویند آنها یک طرفه انجام می‌دهند و قدرت تشخیص بین حق و باطل برای آنها منتفی است اگر این طور هست دیگر ملائکه بر ما مزیتی ندارند و این اشکال وارد است. ملائکه همان طور که در قرآن می‌فرماید بل هم عباده مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بأمره یعملون، اینها عباد مورد کرامت پروردگار هستند و کرامت پروردگار شامل حال ملائکه شده، اینها به امری که خداوند می‌کند سبقت نمی‌گیرند یعنی قبل از این که خداوند به آنها امری کند آنها دنبال مطلبی نمی‌روند خواستی برای خود ندارند امر از آن ناحیه بیاید آنها انجام می‌دهند و هم بأمره یعملون، انجام می‌دهند. این طور نیست که ملائکه مانند سنگ هستند مانند چوب هستند شعور ندارند ادراک ندارند دستشان نسبت به انجام خلاف بسته است یعنی خداوند در این ها قدرت مخالفت قرار نداده، درست مانند فردی که او را در تحت قوای نفسانی و هیپنوتیزم قرار می‌دهند هر چه به او بگویند بکن انجام می‌دهد، او از خودش اختیاری ندارد

یا مثل ماشینی که روشن می‌کنند و راننده او را به سمت چپ یا به سمت راست هدایت می‌کند ماشین از خودش اختیاری ندارد ملائکه این طور نیستند و این اشتباه است ملائکه قدرت بر مخالفت دارند ملائکه نیرو و توان بر عصیان و مخالفت پروردگار را دارند ملائکه می‌توانند خلاف انجام بدهند ولی انجام نمی‌دهند چرا؟ چون حقیقت مسئله برای آنها روشن است آنها به مرتبه فعلیت عقلانیه رسیدند عقل آنها بالفعل است تمام اشتباهاتی که ما می‌کنیم به خاطر جهات نقصان وجودی ما است و نقصان مرتبه. چون در مرتبه وجودی ما دارای نقص هستیم لذا از این نقطه نظر اراده خود را بر اراده مولا ترجیح می‌دهیم به جهت منافع و به واسطه آن جهات وجودی اما اگر آن لذت موافقت

تکلیف و آن لذت اطاعت امر پروردگار و آن لذت اطاعت از امر مولا و آن لذت موافقت بر آن چه که مورد رضای مولا است برای ما پیدا بشود یک آن دیگر تفکر گناه در ذهن ما نخواهد آمد تمام اینها به خاطر این جهت نقصان وجودی ما است و این طور نیست که این مسئله خود به خود پیدا شده باشد

در سوره یوسف که بسیار سوره عجیبی است خداوند این مسئله را کاملاً روشن کرده است و جواب این سوال را در آن جا داده است که حضرت یوسف جهات جاذبه در وجود او جمع بود حضرت یوسف غرائزی که در سایر افراد وجود داشت در او هم وجود داشت حضرت یوسف سنگ نبود چوب نبود آهن نبود انسان بود جوان بود زیبا بود دارای غرایز بود آن هم مثل سایر افراد میل بهجنس مخالف داشت او هم مثل سایر افراد به همان جهات وجودی که خداوند در هر انسانی قرار داده او هم حائز همان جهات و شرایط وجودی بود چه باعث شد که حضرت یوسف در آن جا کفّ نفس کرد؟ چه باعث شد با آن موقعیتی که در آن جا پیش آمده بود خود را ننگه داشت؟ همین مسئله بود همین مسئله که احساس کرد آن اطاعت امر پروردگار و آن عدم ارتکاب نسبت به این مسئله، او را به کمالی می‌رساند که ارتکاب این قضیه او را از رسیدن [به] این کمال محروم می‌کند همین باعث شد. لولا آن رأی برهان ربه معانیش همین است نه این که در همان آن که راهها براو بسته شده بود و در تنگنا و محاصره قرار گرفته بود در همان آن، جبرائیل از طرف پروردگار آمد و یکی در سر او زد و راه را در این جا باز کرد و دیوار را خراب کرد و جلوی او را نه! این طور نبود. همین که برهان یعنی آن نشانه‌های اطاعت پروردگار و نتایج و حقیقت و سرّ و مصلحت در فعل و مصلحت درعمل، آن قضیه برای حضرت یوسف روشن شد

مگر برای ما روشن نیست برای ما هم همین است منتهی بر همان کسی که در این مرتبه گرفتار می‌شود و دچار این قضیه می‌شود آیا هیچ قضیه‌ای به ذهن او خطور نمی‌کند؟ آیا هیچ تصویری در آن زمان برای او نمی‌آید؟ آیا این که آن دزدی که وارد منزل می‌شود و می‌خواهد نسبت به مال مردم تعدی کند آیا در موقعی که دارد دست می‌برد به آن صندوق و آن پول را از آن جا برمی‌دارد در همان موقع به ذهن او خطور نمی‌کند که این عمل خلاف است یا نه خطور می‌کند در عین حال می‌رود برمی‌دارد؟ آن خطور، برهان ربه است این برهان ربه هم برای حضرت یوسف بود هم برای آن دزد، برای هر دو هست حضرت یوسف ترتیب اثر می‌دهد به آن برهان ربه آن دزد می‌گوید ولش کن بابا! این خیلی پول دارد بگذار این را برداریم ببریم عیب ندارد، بگذاریم چه کنیم؟ کسی نمی‌فهمد کی به

کی است؟ این همه کردند بگذارید ما هم انجام بدهیم این همه خلاف کردند!.... و می‌آید آن برهان
ربه را خراب می‌کند با

مسائل نفس با آن هواهای نفس می آید او را به کنار قرار میدهد، می گذارد کنار، کدورت پیدا می کند پس در این مرتبه بین ائمه و ما فرقی نیست منتهی ما هم اگر انجام بدهیم به آن مرتبه می رسیم آن را می گویند آن عصمت اکتسابی که آن عصمت ملکه ای است

مطلبی که در این جا هست قسمت دوم عصمت است که عبارت است از عدم گناه درباره عدم گناه. ممکن است که خداوند کیفیت راه یک شخصی را به یک نحوی قرار بدهد که گناه نکند البته این برای خیلی ها ممکن است اتفاق بیافتد، در این مسئله ممکن است اراده پروردگار بر این تعلق گرفته باشد. اراده پروردگار بر این مسئله تعلق گرفته باشد که امام از کودکی گناه نکند بسیار خوب، امام صادق علیه السلام از کودکی گناه نکند بسیار خوب اما این شرافتی نیست. این صرف اراده پروردگار است که نسبت به این عبد تعلق گرفته است و همین طور اگر برای شخصی گناهی اتفاق بیافتد که این گناه حاصل آن ضعف وجودی باشد و از روی جهالت باشد آن هم اشکالی ندارد یعنی در این جا بین آن مرتبه و بین این مرتبه تفاوتی نیست اگر امام علیه السلام در آن جا گناه نکند صرفا راهی است که خدا برای او انتخاب کرده است اما برای امام شرافت نیست. شرافت امام این است که وقتی که در موقعیتی قرار می گیرد که می تواند در آن موقعیت گناه کند کف نفس می کند او این را به این ملکه می رساند. شرافت امام در این است که خود او و با میل او و با رغبت او، این طریق دیگر را انتخاب می کند امام خوب نیست که یک مرتبه خوب تبدیل به اژدها شود امام خوب و سنگ نیست که امام فرض کنید که پرده ای که به دیوار آویزان است به اراده امام رضا علیه السلام آن پرده تبدیل به شیر شود یا به اراده موسی بن جعفر تبدیل به شیر شود در زمان هارون، نه این طور نیست. امام علیه السلام انسان است اختیار دارد قدرت دارد اراده دارد غرایز دارد مانند غرایز ما، هیچ تفاوتی هم نمی کند خیال نکنید امام علیه السلام تمایلاتی که در ما است ندارد نخیر او هم دارد تصور نکنید امام علیه السلام آن چه را که خداوند در وجود دیگران قرار داده است در وجود او قرار نداده است، و به صورت دیگری است یک معجونی است از بشر بودن و ملائکه نه امام علیه السلام بشر است عین ما و هیچ تفاوتی ندارد ملائکه ملائکه هستند بشر هم بشر است جن هم جن است هر کدام برای خودشان راه خاص و شاکله خاص به خودشان را دارند

این عصمت که خداوند خودش راه را جوری انتخاب می کند که گناه نکند این ممکن است که از او تعبیر به هدایت خاص و هدایت مخصوص می شود و البته این موروثی هم نیست نسبت به هر کسی که اراده پروردگار بر این باشد انجام می دهد و این قضیه، این موجب فخر و امتیاز برای امام

نیست

چطور این که برای ما هم همین است و در بسیاری از مواقع ما می بینیم وقتی که یک گناهی می خواهد انجام بشود یک مسائلی پیش می آید که خود به خود او متفنی می شود تا به حال این طور برای شما اتفاق افتاده است یا نه؟ این هم عین همان است هیچ تفاوتی ندارد آیا حالا که ما نتوانستیم این را انجام بدهیم این برای ما امتیاز است؟ نه تنها امتیاز نیست رشد هم نیست یک مسئله عادی است. گاهی اتفاق می افتد انسان فرض کنید که می خواهد جیب یک شخصی را بزند یک مرتبه او از این طرف می رود خب انسان نمی تواند انجام بدهد گاهی اوقات اتفاق می افتد برای انسان که می خواهد غیبت یک شخصی را بکند یک مرتبه می بیند آن شخص در کنار او است خب وقتی که در کنار او است دیگر غیبت نمی کند. یک وقتی انسان ممکن است که فرض کنید که من باب مثال بخواند گناهی انجام بدهد وسایل آن گناه خود به خود از بین می رود و نمی تواند موفق شود مریض می شود تب می کند در خانه می افتد، این نمی تواند انجام بدهد حالا بگویند که ما الان بله نسبت به این گناه در این جا کفّ نفس کردیم! نخیر! اسباب و عللی [و] معدّاتی که موجب می شود انسان گناه کند آن اسباب و معدّات از بین رفته و برای انسان هیچ افتخار نیست. مسئله در مورد امام هم همین طور است آن عصمت عادی که برای انسان پیدا می شود به واسطه غیر گناه کردن آن عصمت نیست آن عصمت اکتسابی است و باید بین این دو مسئله فرق قائل شد.

سوال بسیار مهمی که در این جا شده سوالی است در مورد وسواس و فرق بین احتیاط و وسواس. این که در بعضی از کارها چگونه فرق بین وسواس و احتیاط را تشخیص بدهیم و این که عملی را که انجام می دهیم آن وسواس است یا این که احتیاط است؟ چه کنیم؟

جواب: راجع به این قضیه خیلی باید دقت بشود تا این که انسان بتواند بین این دو مطلب فرق قائل بشود. هر دوی این مسئله، چه احتیاط و چه وسواس هر دو از یک منشأ ریشه می گیرند و آن عدم انجام تکلیف است. در مورد شخصی که احتیاط می کند اول تکلیف آمده بعد آن شخص نسبت به انجام تکلیف چون نمی داند تکلیف را انجام داده یا نه خب طبعاً انجام می دهد مثل این که می گویند اگر شخصی نمی داند قبله به کدام سمت است باید به دو طرف نماز بخواند یا به چهار طرف بنا بر بعضی اقوال. حکم آمده انسان هم قبله را تشخیص نمی دهد اگر به این طرف بخواند شاید پشت به قبله است می گویند به دو طرف یا سه طرف نماز بخوان بسیار خب، این می شود احتیاط. در مورد وسواس هم همین است شخص باید وضو بگیرد این شخص وضو می گیرد نمی داند این وضویی که گرفته همان وضویی است که مورد نظر پروردگار است یا فلان جای آن خللی در آن هست مثلاً کاملاً آب به زیر

ناخن نرسیده یا کاملاً فرض کنید که انگشتان دست یا انگشتان پا شسته نشده یا تمام موها و خصوصیات.

پس در مورد وسواس و احتیاط ریشه مسئله یکی است و هر دوی اینها شک در انجام تکلیف است یعنی تکلیف انجام گرفته یا نه؟ اما از کجا ما تشخیص بدهیم که این احتیاط است یا وسواس؟ ببینید در مورد احتیاط ملاک این است که اگر انسان این عمل را به عقلا و به عرف عرضه بدارد اینها نگویند این وسواس است یک مثال بزنم اگر یک شخصی ناراحتی دارد ناراحتی خیلی خطرناکی هم دارد خوب به او پیشنهاد می کنند که به فلان دکتر مراجعه کند خوب دکتر متخصص و دکتر دستور عمل می دهد این فوراً که نمی رود عمل کند می رود به دکتر دوم، عقلا در این جا چه می گویند؟ عقلا می گویند به حرف یک دکتر توجه نکن برو دو تا دکتر ببین سه تا دکتر ببین اطمینان پیدا کن وقتی که به اطمینان رسیدی به این عمل دست بزن لعل این که دکتر دیگر بگوید نیاز به این عمل ندارد، خیلی موارد اتفاق می افتد. این شخص اگر به دکتر دوم مراجعه کند نمی گویند وسواس دارد یعنی وظیفه ای را انجام داده که عقلا و عرف عاقل نسبت به این وظیفه تأکید دارند اگر حتی سه تا دکتر هم انجام بدهد بالاخره بعد از چهار یا پنج تا دکتر عوض کردن این متوجه می شود که نه این یک بیماری است که فقط به واسطه عمل باید به درمان او پرداخت بعد به دنبال جراح می گردد حالا اگر فرض کنید که بعد از پنج تا دکتر باز رفت سراغ دکتر ششم و هفتم و پنجاه تا دکتر را هم دید می گوید باید بروم فلان کشور، این را می گویند دیگر وسواس یعنی چه؟ یعنی وقتی که این عمل را شما به افراد عاقل جامعه عرضه کنید می گویند نه دیگر، این کار دیگر زیادی است

مسئله در مورد احتیاط و وسواس در عبادات هم همین طور است وقتی که خداوند به انسان می گوید که باید وضو بگیری ما باید نگاه کنیم ببینیم همین ائمه که لواداران ما هستند و قاندین ما هستند و اینها مطالب را فقط به ما یاد می دهند نه غیر اینها، اینها خودشان با این دستور الهی چگونه عمل کردند؟ وقتی نگاه می کنیم اینها هم به همین طریق عادی، دو تا مشت برمی دارند می ریزند دو تا مشت به صورتشان دو تا مشت به دستشان بعد هم مسح سر را می کشند تمام شد و رفت. دیگر بیایند بعد از این که یک مشت شستند یک مشت از این طرف بریزند یک پارچ آب هم از آن طرف بریزند یکی هم از بالا بریزند این چیزها دیگر نبوده.

بنده خودم در آن سفری که داشتم غسل و طریق وضو را به یکی از دوستان می گفتم که غسل به این کیفیت است و مدتی که انسان غسل می کند، یکی از دوستان باور نمی کرد یکی از دوستان ما یک

قدری دچار وسواس بود می گفت من یک وقت باید با تو در حمام بیایم بینم که چطوری غسل می کنی تا این که درست است یا نیست! گفتم نه! نیاز به آمدن ندارد خودم دارم می گویم که غسل به چه نحوی است.

یادم است هفده ساله بودم در آن سفر اولی که با مرحوم آقا به حج مشرف شدیم ایشان خیلی معتقد بودند و خیلی ملتزم بودند که غسلها را در روزهای مختلف انجام بدهند غسل قبل از احرام، غسل بعد از احرام، غسل وارد حرم شدن، وارد مکه شدن، غسل روز عرفات، روز منی، غسل شب مشعر، اینها را انجام می دادند خب طبعاً من با ایشان می رفتم و کاری که ما می کردیم این بود، یک پارچ آب دستمان می گرفتیم این پارچهای معمولی یا نصف این، نه! تقریباً اندازه همین پارچ آب بود، ما این را دست می گرفتیم و می رفتیم یک قدری از خیمه ها دور می شدیم و من آب می ریختیم روی سر ایشان و روی بدن ایشان و ایشان غسل می کردند شاید خدمت شما بگویم دو ثلث این آب که تمام می شد ایشان غسل کرده بودند این ثلث دیگر اضافه بود این غسلی است که انسان قشنگ می تواند انجام بدهد زیر آبشار نیاگارا که آدم نباید برود که فرض کنید که یک غسل می خواهد انجام بدهد، نه! به آن مقداری که گفتند و به همان مقداری که بزرگان برای انسان تعیین کردند و از مرام و روش ائمه که من جمله امام صادق علیه السلام برای اصحاب بیان کردند انسان مطالب را می فهمد و با نصف این هم انسان می تواند وضو بگیرد.

حالا اگر انسان این مطلب را بیاید می تکرار کند تکرار کند، نمی دانم این جا آب رفته، آن جا کجا رفته، زیر ناخن چه شده، فلان شده و همین طور به مسائل دیگر، خب این اصلاً دیگر امکان ندارد یعنی غیر از اتلاف وقت چیزی نیست. اگر چند نفر عاقل بیایند و این عمل انسان را تماشا کنند می گویند این وسواس است و انسان این مطلب را می تواند تشخیص بدهد. شخصی را من می شناسم که از هنگام اذان ظهر بر سر حوض می رود آب شیر را قبول ندارد بر سر حوض می رود و نیم ساعت به اذان مغرب نماز ظهر و عصرش را می خواند خب این چه واقعا مصیبتی است که یک شخص می تواند مبتلا بشود؟ آیا اگر خداوند به او بگوید امام علیه السلام هم این جوری وضو میگرفت؟ می تواند جواب بدهد؟ اگر خدا.... این را می گویند چی؟ وسواس و بدانید که وسواس بزرگترین آفت برای سالک است و سالک به واسطه وسواس قدم از قدم نمی تواند بردارد مهمترین مسئله برای سلوک اینها را من خیلی فشرده می گویم و ردمی شوم چون فرصت نیست انشاءالله در شرح عنوان بصری مفصل راجع به این قضیه صحبت می کنم بزرگترین آفت برای سلوک مسئله وسواس است زیرا آن چه که برای یک

سالک مهم است آرامش خاطر و آرامش نفس است و شخصی که وسواس دارد دائما در حال اضطراب است. به هر مسئله‌ای شک می‌کند هیچ حرف صحیحی دیگر برای او صحیح نیست دائما شک می‌کند که این حرف صحیح است یا [نه؟] این عمل درست است یا نه؟ این نیت درست است یا نه؟ و شخصی که این طور است دیگر چگونه می‌تواند حرکت کند؟ این مسئله راجع به قضیه وسواس یک سوال دیگری شده، در کتاب معاد حضرت مرحوم آقا رضوان الله علیه فرمودند در مورد قیامت که کوهها ریز ریز می‌شد یا ستاره‌ها به زمین می‌ریزد یا خورشید تاریک می‌شود بعد فرمودند شخص گناهکار این طور احساس می‌کند آیا اینها واقع می‌شود یا شخص گناهکار این طور احساس می‌کند؟

ببینید در روز قیامت نیاز نیست به این که خورشید از کار بیفتد یا ریز ریز شود مسئله قیامت مسئله بروز و ظهور اعمال و تغییر در دیدگاه فکر انسان است یعنی آن حالتی را که انسان در این دنیا با آن حالت دنیا را می‌دید خدا را میدید جهان بینی او را تشکیل می‌دهد و استقلال برای خود می‌دید استقلال در عالم کثرات مشاهده می‌کرد خدا را از عالم کثرات جدا می‌دید و او را دستش را از اراده و قدرت کوتاه می‌کرد در روز قیامت همه این مسائل از بین می‌رود در آن جا می‌بیند که کوه از خود اختیار ندارد خورشید از خود اختیار ندارد خورشید با یک ذره معلق در هوا یکسان است ماه با یک ذره معلق در هوا یکسان است خورشید به ظاهر بزرگ است ولی مانند یک ذره اراده ندارد زمین اراده ندارد آن استقلال و آن گردش و آن حرکت آن منافع آن فواید تمام آنها همه از بین می‌رود جهان بینی او نسبت به پروردگار و اراده و مشیت او عوض می‌شود و به این صورت درمی‌آید که دیگر کوهها را ریز ریز می‌بیند یعنی دیگر استقلالی نمی‌بیند

چطور این که فرض کنید اگر یک شخصی دارای قدرت است این مسئله برای خود من هم تجربه شده است دارای قدرت است دارای اراده است هر کاری انجام می‌دهد این طرف می‌آید آن طرف می‌رود یک مرتبه به بلیه‌ای مبتلا می‌شود به یک بیماری مبتلا می‌شود تمام جهات وجودی از او گرفته می‌شود پیش هر دکتری می‌رود دیگر او را جواب می‌کنند دست به هر چیزی می‌زنند دیگر از او ناامید می‌شود و بعد این احساس از بین رفتن و فوت تدریجی و دیگر بی اثر بودن، آن چنان بر او حاکم می‌شود که او را زمین گیر می‌کند و در منزل می‌اندازد و اصلا قدرت تحمل حرف زدن با کسی را ندارد وقتی که انسان مراجعه می‌کند او می‌خواهد با او ملاقات کند دیگر اصلا افتاده، عاطل و باطل، مانند یک موجود بی جان تمام اختیارش را از دست داده تمام قوایش را از دست داده آن چنان یأس بر او استیلا

پیدا کرده که دیگر نمی‌تواند حرکت کند همین‌طور منتظر است تا آن‌جا که الهی بیاید یعنی از آن موقعیت و از آن مرتبه و از آن قدرت و از آن شوکت، یک مرتبه زمین می‌خورد و انسان وقتی که به او مراجعه می‌کند اصلاً دیگر خبری نیست اصلاً دیگر و راجع به این قضیه خیلی خیلی آثاری است و مسائل و حکایات بسیار زیادی است. مطالعه اشعار مثنوی در این مورد، ما همه شیران ولی شیر الم / حمله‌مان از باد باشد دم به دم / حمله‌مان از باد و ناپیدا است باد / جان فدای آن که ناپیدا است باد مطالعه در این قضیه برای جواب این مسئله بسیار مفید است

سؤال: روزه قرضی ندارم و روزه‌هایم مستحبی است فرزندی دارم شانزده ساله که من وقتی که روزه‌های سه روز مستحبی را در ماه می‌گیرم حداقل دو بار این روزه‌ها را در ماه به خوردن من می‌دهد البته با مخالفت کامل من روبرو می‌شود ولی اهمیت نمی‌دهد در حالی که خود او در عبادت خود جدیت دارد و می‌گوید من ثواب می‌برم تکلیف من چیست؟

البته خب اینها مسائل شخصی است و هر شخصی بهتر می‌تواند نسبت به این مسائل رسیدگی کند اینها به اصطلاح جوابی ندارد پاسخ این است که خب انسان باید نسبت به موقعیت خودش کاملاً واقف باشد اگر این مسئله به غیر اختیار انسان انجام گرفته که روزه به جای خودش صحیح است و اگر با اختیار انسان این قضیه انجام گرفته خب روزه باطل است علی‌کل حال چون روزه روزه مستحبی است مسئله اشکالی ندارد ولی چنانچه انسان نسبت به قضیه اهتمام داشته باشد با بعضی از تمولاتی می‌تواند جلوی این مسئله را بگیرد

خب سوالات دیگری هم هست انشاءالله برای فرصت آینده. امیدواریم خداوند همه را توفیق بدهد که بتوانیم آن‌چه که مورد رضای او است به دور از هوی و هوس انجام بدهیم و سایه مقام ولایت را بیش از پیش بر سر ما برای رسیدن به نقاط کمالی مستدام بدارد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد